

کشتن زن با وجود حیثیت و تا کفاره ندهد حلال نکند و بالفتح ظاهر است که نشان **ظاهر** بر اطلاق
باطن و نامیست از نامهای حق تعالی و چیز زاین **تخصیص** بالضم بعد از آن و غیره شدن با کلام
جرات آن **ظاهر** بلایه میانی زمین و میانه میانی زمین و پیدا شدن و تشریح و تشریح المظاهر آنها
که کوه و دامنه است **ظلع** بالفتح کنکدن شتر در رفتار و ننگ بدن جاز زمین
بر بسیاری مردم و قسمت زده شدن و بالضم وضع لام که هیئت بی ستم **ظلال** میگویند
و هیئت زده و ستم و ننگ میگویند در شیب نواب **ظلال** بالضم سها نیست که در بابی
سستو بهم میرسد **مع الفاطرت** بالفتح بالضم نیز یکی و نیز یک شدن و آوند که چیزی
گذارد **تقریب** نیز یک خوش طبع **ظراف** بالضم و نشاید و تخفیف آن نیز یک **ظرف** بالضم
و تشدید یافتن و فراهم آوردن با نای بیشتر که این پوسته و زنگانی تا خوش **ظرف**
با کسبم شگافه چون سم اسب کوه و کوه و مانند آن و حاجت و متابعت و در رفتار
و جز آن و بالفتح باطل و خوان به در و بفتح لام نیز آمده و بر هم زدن و بالضم و بفتحین چیزی
سخت و نشد همیشه و بفتحین و این اول که در ویم جایی ملبه از آب و محل **ظرف**
بد حال و خوار و جایی درشت و ناموار و جایی درشت و دشوار و سختی و بی کردن و چیز **ظرف**
ح اللام ظول بالکسبه و نشد لام سیه و حیال نشود جز آن و جز آن و باره از
دول جوانی و نشد که در ویم که آفتاب را بر پیشه و چاه و تاریکی شیب یا آفتاب
سایه او از زمانه و بی سایه که خرد و ظلال و اظلال جمع و بعضی بهشت نیز آمده **ظلیل**
سایه و ایو جایی سایه دار و آنچه سایه اندازد و چشمه و هودج و امواج و یا **ظلال** بالفتح
سایه بر سر **ظلال** بالضم وضع لام سیه یا بنا و بر تا کسب که و بفتحین آب زرد و در
که آفتاب بر آن خاید **ظلول** بالضم نیز یک کرون **مع الیم ظلم** بالضم و بفتح ستم کردن
و عتق است و به شدن آب جاکل از آن در دریا در کله و کوه کردن حق کسی و کوه و در شیب چیزی در سفر
محل کردن زمین بر موضع کردن و کشتن شتر آنچه جاری و خور و در شتر شمشیر **ظلم** بالکسبه

ماست شود و کشتن کردن خرما ده و بالفتح آب صفا و سفیدی دندان و برکت **ظلم**
هر چیز و بفتحین تاریک شدن شب و شخصی و کوه و بالکسبه وضع لام و ادب **ظلم**
بالفتح تاریکی اول شب **ظلم** شتر مرغ زود ستم کرده سنده و ستری که ماست سنده با
خزنده نشود و خالی که از چاه رفته باشند **ظلم** شکار **مع العون ظلمیان** بالکسبه
الفتح و بفتح طاکس را جانی نیست مانند که به بغایت بد بوجون در جایی که بودی آن
زود تا گفته شدن **ظلم** بالفتح و بفتحین سیر کردن و رفتن بجای **ظلمیان** ساو **ظلمیان**
هم در همان زمان که هر هودج شسته **لعون** بالفتح شتری که آن بار در دانه و لگا دارند
در هودج بر آن **ظلمیان** بالکسبه سستی که بار و هودج بدان بندند **ظلمیان** بالفتح و در هودج
نشسته **ظلمیان** بالفتح مرده گمان و مرد ضعیف و کم جلا و جاه که معامد شود که آب در آن است
پای و جاه که آب و داری که معلوم نشود که جایش را کرده یا کرده **ظلمیان** بالفتح و نشد
نعمت بناد و گمان بردن و بفتحین در این گمان بقیه **ظلمیان** نعمت نموده شده
ظلمیان بهشت در نون مرد در گمان و نعمت نموده **ظلمیان** بالضم طر نهایی و گمانه ترین برای شیخ
ظلمیان بالفتح و تشدید یا با همین و شتی و انگین و لگا هیئت که بر کشتن که هر را در آبا
کنت **مع الیا و ظلمی** بالفتح **ظلمی** بالکسبه شتر آمده برای حاجت و لگا شش نیست
انداخته و فراموش کرده **باب السعین مع الملقع** بالکسبه بار و کانی از هر چیزی و
شکبار و مانند آن و بفتح آن نیز آمده و بالفتح در شتی آفتاب و آماده کردن کتاری و شش
و آستین بوی خوش و مشکلی و آماده کنی شکر کردن و با کشتن **عبار** بالفتح و در هودج
پوشش است بقیه معروض که آرزوی است پوشنده و نادان و نادان و کوان و کوان و کوان
عقبی بالضم خوشنودی و رضا **عجل** بالفتح کنگ و میزبان **عجل** بالضم آرایه است که
از کوه و جز آن و متوجه و جفت کردن و بالضم ستم کردن **عجل** بالکسبه و عجل کنگان و در آن
و هر چه که میان و در هودج باشد و سنگ تنگ که بدان چیزی را به پوشند و بالضم و بالکسبه

مع الیهاد **ظلمیان** بطله
مع و عینهم **ظلم** هودج
وزن که در هودج ماست
صراح و شیخ عبد الهی